



عبرانیان، باب دو - ۳

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۵۷-۰۸۲۸

عبرانیان، باب دو، بخش سوم

ویلیام ماریون برانهام
جفرسونویل، ایندیانا
۵۷-۰۸۲۸

Hebrews, Chapter Two, 3

William Marrion Branham
Jeffersonville, Indiana
57-0828



www.bargozidegan.net

۲۱۷. باب هفتم، هشتم، نهم و دهم، از آنجا به بعد. اوه، خداوند! قلم و کاغذ و همه چیز را آماده داشته باشید، چون اعتقاد دارم که خداوند قرار است اوقات بی نظیری را به ما عطا کند. حالا ما...

۲۱۸. پولس دارد عیسی خداوند را در جایگاه تعالی قرار می دهد. حالا، اگر امشب، صبح یکشنبه، از این مسئله عبور کنیم... که بیشتر اینها دقیقاً با پیغام صبح یکشنبه ترکیب می شود، زیرا این «سبت را جدا می کند». این یک سؤال بزرگ در بین ساباتریان‌های^۱ امروز است. و من از همه‌ی شما دعوت می کنم برای صبح یکشنبه بیایید. برای پرستش کدام درست است، شنبه یا یکشنبه؟ کتاب مقدس درباره‌ی آن چه می گوید؟ و به این ترتیب، خواه... این کتاب، شریعت و فیض را از هم جدا می کند، و هر یک را در جای خود قرار می دهد. عبرانیان توسط شریعت بزرگ شدند و پولس به آنها می گفت که فیض با شریعت چه نقشی دارد.

۲۱۹. حالا، بیایید یک پس زمینه ایجاد کنیم. می خواهیم دوباره شروع کنیم.

۲۲۰. اتفاقاً من یک عینک مطالعه برای خودم گرفتم. شاید بتوانم... اگر برحسب اتفاق مشکلی پیش بیاید، آن را دارم. می دانید که من کلاً... من فقط دو سال از پنجاه سالگی کم دارم، و فاصله‌ی نزدیک را مثل سابق خوب نمی بینم. وقتی دیدم... متوجه تار شدن

کلمات شدم، فکر کردم دارم کور می‌شوم. رفتم معاینه و دکتر گفت: "نه، پسر! فقط از چهل سالگی عبور کرده‌ای." خوب، او گفت، اگر من به اندازه‌ی کافی عمر کنم، ممکن است دوباره برگردد، دوباره آن دید نزدیک را بدست بیاورم. او گفت: "حالا، اگر کتاب مقدس خود را از خود دور کنی، می‌توانی بخوانی؟"

۲۲۱. گفتم: "بله."

۲۲۲. گفت: "بعد از مدتی دستت به اندازه کافی برای این کار دراز نخواهد شد."

۲۲۳. و بنابراین من-امیدوارم اکنون، در این مطالعه، که من... این کتاب مقدس کالینز دارای یک چاپ با اندازه‌ی خوب در آن است. من می‌توانم آن را به خوبی تشخیص دهم. اما وقتی به مکان‌های بزرگ و عمیقی رسیدیم که باید عهد جدید و عتیق را بگیریم و با هم ترکیب کنیم، من یک اسکوفیلد کوچک دارم. به کتاب مقدس اسکوفیلد و نشانه‌های آن عادت کرده‌ام. الآن یادداشت‌های اسکوفیلد را نمی‌خوانم، زیرا در بسیاری از نظریه‌های اسکوفیلد با او موافق نیستم. اما من-من از نحوه‌ی تنظیم آن خوشم می‌آید، زیرا... مدت طولانی است که آن را دارم و آن را خوانده‌ام. خیلی زیاد، تا جایی که می‌دانم چگونه موضوع خودم را پیدا کنم.

۲۲۴. همه‌ی اینها برای من درمورد تدریس تازگی دارد، من آنچنان هم معلم نیستم. اما، مقداری با من مدارا کنید، به هر حال من حقیقت را تا جایی که می‌دانم، به شما می‌گویم.

۲۲۵. حالا در این کتاب پولس، خاطرتان هست که او... او را چطور یافتیم؟ او از ابتدا یک معلم بزرگ، یا یک محقق بزرگ بود. او در عهد عتیق تعلیم یافته بود. کسی می‌تواند به من بگوید که دیدیم معلم او چه کسی بود؟ [جماعت می‌گویند: "غمالائیل."] غمالائیل یکی از معلم‌های برجسته‌ی آن دوران.

۲۲۶. و بعد پولس، دیدیم یک روز... کسی می‌تواند به من بگوید قبل از اینکه پولس خوانده شود، نامش چه بود؟ [جماعت می‌گویند: "شائول." "شائول." او یک مرجع و بزرگ در اورشلیم بود، یک مرجع مذهبی. او بعنوان یک مرد مذهبی و حقیقتاً آموزش‌دیده پرورش یافته بود. او می‌توانست به چهار یا پنج زبان مختلف صحبت کند و فرد بسیار باهوشی بود. خب، آیا تحصیلات و زیرکی‌اش کمکی به او کرد؟ خیر. او گفت برای اینکه مسیح را دریابد، باید تمام آنچه را که می‌دانست، فراموش می‌کرد.

۲۲۷. پس متوجه می‌شویم که این مستلزم یک فرد تحصیلکرده یا باهوش نیست، بلکه کسی که حاضر باشد صرف‌نظر از چگونگی آن، خودش را در برابر خدا فروتن سازد.

۲۲۸. آیا می‌دانستید دوايت مودی^۲ چقدر کم سواد بود، صادقانه، نوشته‌هایش آن‌قدر ضعیف بودند که نمی‌دانم به چه تشبیه کنم. همیشه می‌بایست تمام پیغام‌هایش را اصلاح می‌کردند. او نویسنده‌ی بسیار ضعیفی بود، بسیار کم سواد.

۲۲۹. آیا می‌دانستید که در کتاب مقدس، پطرس و یوحنا آن‌قدر بی‌سواد بودند که حتی قادر نبودند اسم خودشان را بنویسند، و اگر هم این را جلوی‌شان می‌گذاشتید، متوجه نمی‌شدند؟ پطرس رسول که کلیدهای ملکوت را در اختیار داشت، نمی‌دانست که اسمش را در برابر او نوشته‌اند. فکرش را بکنید. کتاب مقدس این را گفته است. "او جاهل و اُمی بود." پس، این به من یک شانس می‌دهد. آمین! بله، آقا! این همین‌طور پیش می‌رود، تا دریابیم که خدا می‌تواند این کار را با یک انسان انجام بدهد.

۲۳۰. حالا ما متوجه این می‌شویم که به محض اینکه پولس یک تجربه‌ی عالی داشت... این را از شما می‌پرسم. آیا آمدن به نزد مسیح، یک تجربه است؟ آیا همه یک تجربه دارند؟ بله، آقا! بله، آقا! این یک ولادت است. یک تجربه است. ما در یک کالج لوتری

بودیم، مدتی قبل...

۲۳۱. امروز عصر این افتخار را داشتیم، قرار بود ساعت دوازده برای شام با-تام هایلر^۳ اینجا باشیم. چند نفر تابحال اسم او را شنیده‌اند، آن ایرلندی مشهور، مبارز دعا؟ او به همراه این برادر به نام اپ^۴ در برنامه‌ی او بود و در بسیاری از جاها در آمریکا حضور پیدا کرد. امشب شام را با او بودم. ما داشتیم... من حدود سه ساعت تأخیر داشتم. حدود ساعت سه و نیم یا یک ربع به چهار بود که برای صرف غذا رفتیم و غذا خوردیم. ولی خوب بود. داشتیم درباره‌ی این چیزها صحبت می‌کردیم، اینکه چگونه عیسی مسیح سر همه چیز است.

۲۳۲. وقتی پولس این را فهمید، این تجربه را یافت. و بعد، قبل از اینکه این تجربه را بپذیرد، باید برگردد به کتاب مقدس. بعد دیدیم که او آنجا را ترک کرد و به یک کشور دیگر وارد شد و برای مدت سه سال آنجا ماند و کتب را تفتیش کرد، تا ببیند که آیا تجربه‌اش درست است یا خیر.

۲۳۳. حالا، متوجه می‌شویم که او با امر بزرگی مواجه بود. او باید برمی‌گشت و به کلیسای خودش، به همه‌ی مردم می‌گفت که همان چیزی که او مورد جفا قرار داده بود، درست بوده است.

۲۳۴. آیا شما هم مجبور به انجام کاری شبیه این بودید؟ مسلماً. تقریباً همه این کار را کردند، باید برمی‌گشتند و می‌گفتند: "آن افرادی که ما دین‌خروش می‌خواندیم، دست بر قضا داشتند درست می‌گفتند." می‌بینید؟ همین است. ما فقط باید برمی‌گشتیم. و چیزهایی که زمانی از آن نفرت داشتیم، الآن دوستان داریم. این یک تبدیل است، یک امر غریب، عجیب.

۲۳۵. حالا من از عبارت «دین خروش» استفاده کردم. چنین چیزی وجود ندارد. چنین چیزی وجود ندارد، اما مردم را این گونه خطاب می کنند، قوم تقدس را. ولی چیزی به نام دین خروش وجود ندارد. چنین چیزی وجود ندارد. تا جایی که من می توانم ببینم و در بین تمام بیش از نهصد و شصت فرقه هیچ شهادتی از اینکه تابحال کلیسایی با این عنوان ثبت شده باشد، وجود ندارد. فرقه ای به نام دین خروش وجود ندارد. این فقط نامی است که شیریر بر کلیسا نهاده است.

۲۳۶. ولی در آن ایام، آنها را این گونه خطاب می کردند... چند نفر می دانند که در دوران پولس آنها را چه خطاب می کردند؟ بدعت گذاران. می دانید معنی بدعت چیست؟ یعنی «دیوانه» قوم را دیوانه خطاب می کنند. پس من به زودی بعنوان یک «بدعت گذار» و «دین خروش» خوانده خواهم شد. شما این گونه نخواهید شد؟ آنها این گونه مورد خطاب واقع شدند و شادی کردند.

و عیسی به ما گفت درباره ی این چه کاری انجام دهیم؟ او گفت: "خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است، زیرا به همین طور بر انبیای قبل از شما جفا رسانیدند."^۵ آنها چنین کردند.

۲۳۷. گفت: "شادی عظیم نمایید." هر چیزی که عظیم و بیش از حد باشد، یعنی خیلی خیلی خوشحال است، «بسیار افراشته شده یا بالا رفته» است. و زمانی که شاگردان شایسته ی تحمل عار نام عیسی مسیح یافت شدند؛ به وجد عظیم شادی نمودند، که می توانستند متحمل عار نام وی باشند.

۲۳۸. و امروزه، خیلی از افراد اگر دین خروش خوانده شوند، پا پس می کشند و می گویند: "شاید از ابتدا من در اشتباه بوده ام."

ولی آنها از این امر خشنود بودند. "اوه خداوند! از اینکه متحمل نام بشوند."

۲۳۹. و حال، در قرن دوم آنها را صلیب به دوش می خواندند. این مربوط به زمانی است که مسیحیان صلیب بر دوش خود حمل می کردند تا نشان دهند که با مسیح مصلوب شده اند. آنها را «صلیب به دوش» می خواندند. می دانم که کاتولیک ها هم خودشان را به همین عنوان می خوانند، ولی این کلیسای کاتولیک نبود. این کلیسای پروتستان بود، قبل از اینکه بعنوان کلیسای پروتستان شناخته شود. به هیچ چیز جز گناه معترض نبود. دلیل اینکه امروز کلیسای پروتستان خوانده می شود، این بود که نسبت به دگم کاتولیک معترض بود. اما این... همچنان، در زمانی که «صلیب به دوش» خوانده می شدند، غیر فرقه ای بود.

۲۴۰. فقط تاریخ یوسفوس^۶ و سایر نویسندگان و با کتاب دو بابل نوشته ی هیسلاپ^۷ و سایرین را بررسی کنید و خواهید دید که این درست است. این طریقی است که آنها بودند، کلیسا نبودند. اولین کلیسای سازمان یافته ای که تابحال وجود داشته، کلیسای کاتولیک بوده، حدود سال سیصد، در دوران آخرین رسولان. حدود سیصد سال بعد، کلیسای کاتولیک سازمان یافته شد. و بعد از آن یک جفا و آزار شروع شد و مردم را مجبور به عضویت در کلیسای کاتولیک کرده و کلیسا و حکومت را با هم متحد ساختند.

۲۴۱. این بعد از چیزی بود که به اصطلاح تبدیل کنستانتین از بت پرستی به کاتولیکسم خوانده می شد. ولی اگر کسی تاریخ و سرگذشت او را خوانده باشد، می داند با توجه به اعمالی که انجام داد، هرگز تبدیل نشده بود. اوه، خداوند! تنها کار مذهبی که انجام داد، قرار دادن صلیب بر کلیسای سنت صوفیا^۸ بود. این تنها کاری است که او انجام داده

^۶ the history of Josephus
^۷ Hislop's Two Babylons
^۸ Saint Sophia در شهر استانبول کنونی

است، حتی ظاهری مذهبی داشت. او مردود بود. ولی آنها این را تبدیل او می‌خوانند. این با برخی به اصطلاح تبدیل‌های امروز قابل مقایسه است.

۲۴۲. ولی پولس، می‌بینیم، وقتی پولس تبدیل شد و این تجربه‌ی حقیقی را داشت، می‌بینیم که حقیقتاً برگشت.

و می‌دانید، تبدیل به معنی برگشتن است. شما دارید به این سمت می‌روید، برمی‌گردید و شروع به حرکت در این مسیر می‌کنید. بله، آقا! این یک بازگشت کامل است.

۲۴۳. و پولس، به محض اینکه تبدیل شد، قبل از اینکه اصلاً بتواند تجربه‌اش را... او یک تجربه‌ی شگفت‌انگیز داشت.

حال، بر این باور هستم، زمانی که شما مسیح را بعنوان منجی شخصی خود می‌پذیرید، این یک تجربه است. معتقدم شادی درک آمرزیده شدن گناهان، قلب شما را سرتاسر به وجد می‌آورد.

۲۴۴. ولی زمانی که روح‌القدس مبارک نازل می‌شود، این یک تجربه است، آن تولد تازه، که شما هرگز آن را فراموش نخواهید کرد. شما می‌شوید یک فرزند خدا. و این کاری است که این انجام می‌دهد...

"برادر برانهام! این را از کجا می‌دانی؟"

۲۴۵. خوب، اینها درس‌هایی آموزنده هستند. خیلی از افراد، مثلاً متدیست‌ها می‌گویند که وقتی آن را دریافت کردند، فریاد زدند. خوب، این اشکالی ندارد. اگر دریافت کردی و فریاد زدی، بسیار خوب. ولی چون فریاد زدی به این معنی نیست که آن را یافته‌ای، چون خیلی‌ها فریاد می‌زدند، بدون اینکه آن را داشته باشند.

۲۴۶. پنطیکاستی‌ها می‌گفتند که به زبان‌ها صحبت کردند، پس آن را یافته‌اند. اشکالی ندارد. اگر به زبان‌ها صحبت کردید و آن را یافته‌اید، اشکالی ندارد. ولی می‌توانید به زبان‌ها صحبت کنید و همچنان آن را نداشته باشید. پس؟

۲۴۷. پس، درهرحال، این تجربه‌ی عبور از موت به حیات است؛ وقتی چیزهای کهنه می‌میرد و همه چیز تازه می‌شود. مسیح برایتان واقعی می‌شود. چیزهای کهنه از بین می‌روند، ریشه‌های کهنه‌ی جسمانیت. می‌دانید چگونه باید ریشه را از خاک دریاورید؟ ما یک کج بیل برمی‌داشتیم و شروع به کندن می‌کردیم، آن قدر می‌کندیم که دیگر حتی ذره‌ای از آن باقی نمی‌ماند. می‌گفتند: "اگر اندک ریشه‌ی تلخی در تو جوانه زد، آن را بکن و دور بینداز." درست است. این کاری است که روح‌القدس انجام می‌دهد، تمام ریشه‌ها را ریشه‌کن می‌کند. به بیرون بیندازید. آنها را روی هم جمع کنید و بسوزانید. اگر این کار را بکنید، آن وقت است که محصول خوبی خواهید داشت.

۲۴۸. حالا، پولس می‌دانست که اتفاقی افتاده است، برای همین به عرب شد، و در آنجا به مدت سه سال در تمام صحف انبیا که امور آینده را پیشگویی کرده و در نماد نشان داده بودند، مطالعه و تحقیق کرد. و بعد متوجه این شد که این کاملاً حقیقت است.

۲۴۹. حالا، آن را با امروز مقایسه کنید، درباره‌ی تجربه‌ای که در این کلیسای کوچک در اینجا داشتیم. ستاره‌ی صبح که در فراسو ظاهر شد، آن نور عظیم که نازل شد، و اموری را که باید اتفاق بیفتند، پیشگویی می‌کند. می‌دانید، این شگفت‌انگیز است. اما خیلی از برادران خادم به من می‌گفتند که این از شریر است. و من قادر به درک آن نبودم.

۲۵۰. پس درباره‌ی آن چیزی نمی‌گفتم تا اینکه یک شب، یک تجربه‌ای در گرینز میل^۹ ایندیانا، وقتی که فرشته‌ی خداوند در طول اتاق در آنجا گام برداشت و این را از طریق

کتاب مقدس اثبات کرد. بعد این شروع به حرکت کرد.

۲۵۱. و تا همین یکشنبه‌ی قبل هم ما نشانه‌های خطاناپذیر عیسی مسیح را دیده‌ایم، که می‌تواند مردی را که هرگز قادر به راه رفتن نبوده، بگیرد... عصب تعادل او از بین رفته بود، درحالی‌که تمام پزشکان اعلام کرده بودند که: "این دیگر برای همیشه از بین رفته است." او که نایینا آنجا نشسته بود، بلند شد و به سمت بیرون از ساختمان حرکت کرد و راه رفت؛ درحالی‌که داشت صندلی چرخدار خود را هل می‌داد تا از پله‌ها پایین برود، اکنون می‌توانست مانند هرکس دیگری ببیند و راه برود. این نشان می‌دهد که این قدرت خداوند عیسای قیام کرده است. این است. او دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است.

۲۵۲. پس، آیا ما امشب یک گروه خوشحال و خشنود نیستیم که می‌دانیم خدا این تجربه‌ی عظیمی که داریم را اثبات کرده که قابل قیاس با کتاب مقدس و وعده‌های اوست؟ بنابراین باید خوشی عظیم داشته باشیم. و بعد متوجه می‌شویم که در باب دوم "نباید اجازه دهیم که این چیزها... نباید از این چیزها غافل باشیم." و باید به آن متمسک باشیم.

و ما چگونه رستگار گردیم، اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم...

۲۵۳. وقتی در داوری قرار بگیریم، در پرتو کلام خدا، می‌خواهیم چه کار کنیم؟ نمی‌توانید بگویید: "من چیز دیگری نمی‌دانستم." اوه بله، می‌دانستید. "خوب، ممکن بود برادر برانهام اشتباه کرده باشد." درست است، ولی خدا اشتباه نمی‌کند. کلام او اشتباه نیست. و فقط به این فکر کنید، همان چیز، همان کتاب مقدس که در رسولان ساکن بود، اکنون دوباره زنده است. اوه، متبارک باد نام خداوند!

۲۵۴. وقتی به این فکر می‌کنم که چهل و هشت سال سن دارم، به پنجاه سالگی نزدیک می‌شوم، ایام جوانی‌ام سپری شده؛ می‌دانم از وقتی یک پسر بچه بودم این وعده را داشته‌ام و آن را به برادران و خواهرانم اعلام کرده‌ام و می‌بینم که هزاران نفر از آنها به

معنای واقعی کلمه از تاریکی خارج شدند. و بدانیم که داریم به خانه‌ی ابدی خود می‌رویم. "و اگر این خانه‌ی زمینی خیمه‌ی ما ریخته شود." قبل از اینکه موعظه را به اتمام برسانم، "عمارتی دیگر در آن سو در انتظار ماست."^{۱۰} هلولیاه! می‌دانیم که ده‌ها نفر اینجا نشسته‌اند که اگر همین الآن این زندگی را ترک گویند، قبل از اینکه بتوانیم جسد آنها را به مسئول کفن و دفن بسپاریم، آنها در آن بدن جلال یافته در آن سو در حال شادی با مقدسین خدا و در حضور خدا خواهند بود، تا برای ابد زیست کنند. با اثبات عالی و کامل که این‌گونه است. آمین!

۲۵۵. اوه، این باعث می‌شود که پرزبیتی‌ها فریاد برآورند. روز یکشنبه این کار را کردند، نکردند؟ آن افراد پرزبیتی بودند. مسلماً این کار را می‌کنند. جای تعجب ندارد که مردم احساساتی می‌شوند. اگر از زدن یک توپ یا انداختن آن داخل یک سبد این قدر هیجان‌زده می‌شوند، چقدر بیشتر از دانستن اینکه از موت به حیات منتقل شده‌اید و در مسیح خلقتی تازه دارید، هیجان‌زده خواهید شد! شما این را به نحوی که روحتان شما را از کینه، شرارت و نیرنگ و تمام امور دنیا به دوری جستن از آن هدایت می‌کند، می‌فهمید. قلبتان بر مسیح متمرکز می‌شود. این انگیزه‌ی شماست. این تمام چیزی است که در تمام مدت روز و شب در ذهن خود به آن فکر می‌کنید. وقتی شب به بستر می‌روید و دستانتان را پشت سرتان می‌گذارید، این شکلی، آنجا دراز می‌کشید و تا وقتی به خواب بروید او را ستایش می‌کنید. صبح از خواب برمی‌خیزید، همچنان دارید او را می‌ستایید. آمین! اوه، خداوند!

۲۵۶. سمس کرده‌ام او را بستایم. امروز که حدود ساعت چهار صبح بیدار شدیم، من و برادر وود^{۱۱} صبح خیلی زود برای شکار سنجاب بیرون رفتیم. به گمانم به زیر هر درختی که رسیده‌ام، او را ستایش کرده‌ام. نمی‌توانم یک درخت ببینم، بدون اینکه او را بستایم.

فکر کنید، او درخت را پرورش داده. وقتی یک ملخ را درحال پریدن می‌بینید، او آن ملخ را می‌شناسد. شما می‌گویید: "اوه، برادر بیل! این بی‌معنی است." نه، این گونه نیست. او از جای هر سنجابی آگاه است. او می‌داند که هر پروانه‌ای کجاست.

۲۵۷. چراکه، یک روزی به مقداری پول نیاز داشت و گفت: "پطرس! یک ماهی هست که مدتی قبل یک سکه را بلعیده است، همان اندازه که ما نیاز داریم. برو و قلاب خود را ببنداز. من او را به آنجا خواهم فرستاد. سکه را از دهان او بگیر، چون خودش قادر به استفاده از آن نیست. برو و ده-یک و سهم ما را با آن پرداخت کن." ^{۱۲} آمین!

۲۵۸. چند هفته قبل یک ماهی کوچک را دیدم که مرده و روی آب شناور بود. همه‌ی شما داستان آن را شنیده‌اید. برادر وود اینجاست، همین‌طور برادرش و سایرین که بر این شهادت بدهند. آن ماهی کوچک حدود نیم ساعت بود که مرده بود و آنجا بود، احشایش از دهانش بیرون زده بود. روح‌القدس عظیم که روز قبلش گفته بود: "تو شاهد رستاخیز یک حیوان کوچک خواهی بود." پایین آمد. صبح روز بعد، کمی پس از طلوع آفتاب، آن ماهی کوچک را دیدیم. خیلی از این بزرگ‌تر نبود. وقتی روح خداوند نازل شد، گفت: "ماهی کوچک! عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد." و آن ماهی مرده، که عملاً برای مدت نیم ساعت روی آب شناور بود، به حیات بازگشت و با سرعت هرچه تمام‌تر شروع کرد به شنا کردن. اوه، نام خداوند متبارک باد! او چقدر عالی است!

۲۵۹. عجیب نیست که پولس می‌توانست بگوید که: "او به رتبه‌ی ملک‌ی‌صدق بود." ^{۱۳} او ملک‌ی‌صدق بود. "ملک‌ی‌صدق نه ابتدای ایامی داشت و نه انتهای ایام. او نه ابتدای حیات داشت و نه انتهای حیات. او نه پدر داشت و نه مادر." پس نمی‌توانست کس دیگری

^{۱۲} اشاره به انجیل متی باب ۱۷

^{۱۳} اشاره با عبرانیان باب ۶ و ۷

باشد. او هرکسی که بود، امشب همچنان زنده است. پس، فقط یک نوع حیات ابدی وجود دارد، و آن هم متعلق به خداست.

۲۶۰. دیشب که داشتیم گفتگو می کردیم، برادری بود که نمی توانست تثلیث خدا و اینکه ما چگونه داشتیم از آن صحبت می کردیم را متوجه بشود. اینکه چطور عیسی آنجا ایستاد، یک انسان حدوداً سی ساله و گفت...

آنها می گفتند: "اوه، پدران ما من را در بیابان خوردند."

۲۶۱. و او گفت: "و همه ی آنها مردند." ولی گفت: "من آن نان حیاتی هستم که از جانب خدا از آسمان آمده ام، که انسانی می خورد و نمی میرد."

۲۶۲. و آنها گفتند: "پدران ما در بیابان از صخره آب نوشیدند."

۲۶۳. او گفت: "من آن صخره هستم." یک انسان سی ساله. گفت: "ابراهیم از روز من شادی کرد."

۲۶۴. گفتند: "می خواهی بگویی که تو هم سن ابراهیم هستی، درحالی که هنوز پنجاه سال نداری، و می خواهی بگویی که ابراهیم را که هشتصد سال است مرده، دیده ای؟ اکنون دیگر می دانیم که دیو داری. تو دیوانه ای." این چیزی است... این چیزی است که مفهوم دیو است، «یک فرد دیوانه». گفتند: "تو دیو داری و دیوانه ای."

۲۶۵. او گفت: "پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم."

۲۶۵. این کسی است که او بود. او صرفاً فقط یک انسان نبود، او یک نبی هم نبود. او خدا بود، خدا در یک بدن جسمانی که «عیسی» بر روی زمین ساکن شده بود. پسر تجسم یافته ی خدا. این دقیقاً کسی است که او بود.

۲۶۷. حالا او را در اینجا می‌یابیم، در بخش آخر از انتهای باب دوم که می‌خواستیم به آن برسیم، ابتدای آیه‌ی شانزدهم یا پانزدهم.

و آنانی را که... از ترس موت، تمام عمر خود گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گردانند.

این کاری است که او گفت عیسی انجام داد، که آمد تا آنها را از بندگی‌ای که بخاطر ترس از موت، تمام عمرشان در آن بودند، آزاد کند.

۲۶۸. اکنون نیازی برای ترس از موت وجود ندارد. حالا، همه‌ی ما این را داریم، البته، هیچ‌یک از ما نمی‌خواهیم چیزی را که موت می‌خوانیم، تجربه کنیم. ولی آیا می‌دانید فردی که تولد تازه داشته باشد، نمی‌تواند بمیرد؟ نمی‌تواند بمیرد. تنها چیزی که مرگ هست، عبارت موت یعنی «جدایی» حالا، او از حضور دیدگان ما جدا خواهد شد، ولی همیشه در حضور خداست و همیشه هم خواهد بود. پس، مرگ یک امر دشوار نیست. مرگ یک چیز باشکوه است. مرگ چیزی است که ما را به حضور خدا می‌برد.

۲۶۹. ولی چون ما بشر هستیم و در این عناصر تاریک در اینجا گام برمی‌داریم، این را آن‌گونه که باید، درک نمی‌کنیم. و البته، وقتی که دردهای خفه‌کننده‌ی مرگ فرا می‌رسد، باعث خوف و به عقب راندن حتی مقدس‌ترین ما می‌شود. این پسر خدا را واداشت که بگوید: "ممکن است این پیاله بگذرد؟"^{۱۴} این یک امر مهیب است. اشتباه برداشت نکنید. چون ما... این معجزات گناه است، مرگ، و می‌بایست وحشتناک باشد.

ولی اگر فقط بتوانیم به آن سوی پرده بنگریم، آنجا جایی است که این هست. متبارک باد خداوند! فقط آن سوی پرده، آنجا جایی است که انسان امشب مشتاق دیدنش است.

^{۱۴} اشاره به انجیل متی باب ۲۶، انجیل مرقس باب ۱۴ و انجیل لوقا باب ۲۲

آنامی سنیلینگ^{۱۵} و بقیه قبلاً اینجا یک سرودی می خواندند بعنوان «خداوندا! بگذار آن سوی پرده را ببینم». همه می خواهند آن را ببینند.

۲۷۰. حالا ما اینجا هستیم، در آیه‌ی شانزدهم، "زیرا که درحقیقت..."

زیرا که درحقیقت فرشتگان را دستگیری نمی‌نماید، بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می‌نماید.^{۱۶}

۲۷۱. می‌خواهیم دوباره به آن پایبند باشیم. حالا داریم درست می‌رسیم به... چون، نخستین بخش باب سوم، با "آن روز برای سبت" ادغام می‌شود، برای این یکشنبه صبح.

۲۷۲. حالا نگاه کنید:

زیرا او... ماهیت فرشتگان را بر خود...

حالا، این «او» که پولس دارد از آن صحبت می‌کند، کیست؟ مسیح. مسیح کیست؟ خدا، لوگوس خدا.

۲۷۳. حالا بگذارید این را دوباره توضیح بدهم تا مطمئن شوید. خدا، سه خدا نیست. سه‌گانگی خدا واحد است. پدر، پسر، روح القدس به این معنی نیست که سه خدای متفاوت وجود دارند. اگر این‌گونه باشد، ما مشرک هستیم. به همین دلیل است که یهودیان نمی‌توانند درک کنند. این هرگز در کتاب مقدس تعلیم داده نشده. حالا، این در کلیسای کاتولیک تعلیم داده شده، مسلماً، ولی اینجا جایی است که مبدا تعمیم سه‌گانه است.

^{۱۵} Anna Mae Snelling

^{۱۶} در متن انگلیسی ترجمه‌ی درست این آیه به این شکل است: زیرا که درحقیقت ماهیت فرشتگان را بر خود نگرفت، بلکه نسل ابراهیم را بر خود گرفت.

۲۷۴. در آفریقا شما را سه بار رو به جلو تعمیم می‌دهند: یک بار برای خدای پدر، یک بار برای خدای پسر، یک بار برای خدای روح‌القدس. حال، این یک خطاست. چنین تعلیمی در این باره در کتاب مقدس وجود ندارد.

۲۷۵. و حال، این چیزی است که آنها تعلیم گرفته‌اند. این از طریق لوثر آمده و بعد از لوثر به وسلی وارد شده و همین‌طور که ادوار پیش آمده، همچنان ادامه دارد. اما این هرگز یک تعلیم کتاب مقدس نبوده. همواره یک خطا بوده است، از همان بدو شروع.

۲۷۶. حال، پس خدا در ابتدا بود. قبل از اینکه نوری باشد، قبل از اینکه اتمی باشد، قبل از اینکه حتی ستاره‌ای باشد، قبل از اینکه هیچ چیز قابل رویتی باشد، خدا تمام فضا را پر کرده بود. و در آن چیزی جز خلوص وجود نداشت: محبت خالص، تقدس خالص، عدالت خالص. این روح بود. او تمام فضا را در تمام ابدیت پر می‌کرد، جایی که قادر به تصور آن نیستیم. این فراتر از هر چیزی است که قادر به تصور آن باشیم.

۲۷۷. مثل لتری که می‌توانیم از طریق آن بیش از صد میلیون سال نوری را ببینیم. به این فکر کنید. صد میلیون سال نوری. و آن چیزی جز خلوص نبود. و نور با سرعتی حدود سیزده هزار کیلومتر در ثانیه حرکت می‌کند. و صد و یا میلیون سال نوری... فقط فکرش را بکنید که چند میلیون کیلومتر خواهد بود. نمی‌توانید این را حتی بشمارید. می‌توانید فقط یک ردیف نه رقمی را بردارید و با آن دور تا دور جفرسونوبیل بچرخید و همچنان قادر نخواهید بود که کیلومترهای آن را محاسبه کنید. فکرش را بکنید. و فراسوی آن، همچنان ستاره‌ها و سیارات وجود دارند. و قبل از اینکه یکی از آنها باشد، خدا بود.

۲۷۸. و حال، لوگوس که از خدا خارج شد، که لوگوس بود، تمام این شروع کرد به حالت گرفتن به شکل یک بدن. این حالت بدن در تعلیم محققین، لوگوس خوانده می‌شود، لوگوسی که از خدا خارج شد. به عبارتی دیگر، عبارت بهتر برای آن چیزی

است که ما آن را تثوفانی می‌خوانیم. (تثوفانی یک بدن انسانی است که جلال یافته). نه دقیقاً با گوشت و خون مثل آنچه در حالت جلال یافته خواهد بود، ولی حالتی از بدن انسان است که نه می‌خورد و نه می‌آشامد، ولی یک بدن است؛ بدنی که به محض اینکه این یکی را ترک کنیم، در انتظار ماست. حال، در آنجا، ما به آن بدن وارد می‌شویم. و این همان نوع بدنی است که خدا بود، چون گفت: "آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم."

۲۷۹. حال، وقتی انسان در آن بدن ساخته شد، ما کنترل تمام ماهیان و پرندگان و حیوانات صحرا را در اختیار داشتیم. "و انسانی نبود که کار زمین را بکند." پیدایش باب دو. او نور و ماده را ساخت، ولی انسانی نیست تا زمین را شخم بزند.

سپس خدا انسان را از خاک زمین سرشت. به او دستی مانند شامپانزه داد. مثل خرس به او پا داد. به او عطا کرد، او را به این صورت ساخت. این بدن زمینی به صورت حیات حیوانی است، و از همان نوع مواد ساخته شده است. بدن شما از همان موادی ساخته شده که یک اسب، یک سگ یا هر چیز دیگری ساخته شده است. از کلسیم، پتاسیم، پترولیوم و نور کیهانی ساخته شده است. شما فقط... هیچ جسمی یکسان و شبیه هم نیست؛ ولی تمامی آنها از خاک زمینی که از آن آمده‌ایم، ساخته شده است.

ولی تفاوت بین انسان و حیوان، خدا در انسان یک جان قرار داد و در حیوان قرار نداد. چون جانی که در انسان است، آن تثوفانی است.

اوه، هرگز به این درس نخواهم رسید... ولی باید به این برسم.

۲۸۰. نگاه کنید. زمانی که پطرس در زندان بود و فرشته‌ی خدا آمد و درها را گشود، به یاد نمی‌آوردید؟

۲۸۱. آن روز داشتیم به یک سوپر مارکت وارد می‌شدیم، و در مقابل ما گشوده شد. گفتم: "می‌دانید، کتاب مقدس این را از اول داشت." می‌بینید؟ حال، در به خودی خود گشوده می‌شود.

۲۸۲. زمانی که پطرس بیرون آمد و از کنار نگهبانان عبور کرد، آنها نسبت به آن کور بودند. او از کنار نگهبانی اندرونی و نگهبان بیرونی عبور کرد، وارد محوطه شد، از دیوار رد شد و به خیابان وارد شد. هیچ‌یک از آنها نمی‌دانستند که او کیست. به او توجهی... فکر می‌کردند شاید یکی دیگر از نگهبان‌ها و یا چیزی مثل آن باشد. آنها... او از کنار آنها عبور کرد و در خودبه‌خود به روی او گشوده شد، و هنگامی که خارج شد، در پشت سر او بسته شد. و زمانی که خارج شد، فکر می‌کرد که خواب دیده است و بعد از آن به خانه‌ی یوحنا ملقب به مرقس رفت، جایی که آنها در حال برگزاری یک جلسه‌ی دعا بودند. او بر در کوبید... [برادر برانهام به روی منبر می‌زند. فضای خالی روی نوار... تا در میان شما باشم.

۲۸۳. اوه، او پر جلال است. او فوق‌العاده است.

حالا، اوه... او حالت یک فرشته را بر خود نگرفت، بلکه حالت... نسل ابراهیم. خدا شد نسل ابراهیم.

۲۸۴. حالا، اگر وقت داشتیم برمی‌گشتیم و نشان می‌دادیم که او چگونه در عهد، این را انجام داد. بارها موعظه‌ی من را در این باره شنیده‌اید که او چگونه آن حیوانات را گرفت و آنها را از هم جدا ساخت، لاک‌پشت و کبوتر را به داخل انداخت. سپس نگاه کرد، متوجه یک دود شد، وحشت سیاه، یعنی موت. بعد، یگ کوره‌ی مشتعل و پردود، جهنم. ولی فراسوی آن، یک نور سفید کوچک بود. و آن نور سفید کوچک از میان هر تکه‌ی آن قربانی دریده شده، عبور کرد تا نشان دهد که او چه کار خواهد کرد. و او قسم خورد،

وقتی این کار را کرد، یک عهد را مکتوب کرد، تا نشان دهد چه خواهد کرد.

۲۸۵. و او، عیسی مسیح، به روی زمین آمد؛ خدا، عمانوئیل، «خدا در جسم» و بر جلجتا، او هم دریده شد و روحش بر کلیسا بازگشت. و بدنش برافراشته شد تا بر تخت خدا بنشیند.

تخت خدا، کسی که بر تخت است، داور است. این را می‌دانیم. خوب، داوری کجاست؟ پدر آن را داده... او هیچ انسانی را داوری نمی‌کند. ولی پدر تمامی داوری را به پسر سپرده است. پس اوست. و حیات او کاهن اعظم است، که با بدن خویش آنجا بعنوان قربانی نشسته تا اعترافات ما را شفاعت کند. آمین! برادر! این چیزی را درون شما قرار می‌دهد.

۲۸۶. توجه کنید، "او حالت نسل ابراهیم را بر خود گرفت." او یک انسان شد. خدا، در میان ما جسم شد، تا ما را فدیه کند. به عبارتی دیگر، خدا شد گناه، تا ما گناهکاران بتوانیم شریک او بشویم. ما سهم می‌شویم از... ما مردم مبتنی بر زمان و مکان بودیم، هفتاد،^{۱۷} و خدا نازل شد و شد یکی از ما، هفتاد، برای زمان مقرر خویش، تا ما بتوانیم در حیات ابدی او سهم شویم. و زمانی که ما تولد تازه داشته باشیم، حیات ابدی داریم و هرگز هلاک نمی‌شویم.

اوه، چه منجی مبارکی! امکان ندارد بتوانیم این را بنویسیم. امکان ندارد بتوانیم توصیفش کنیم. هیچ کس قادر به توصیف عظمت او نیست. «چه عظیمی! چه عظیمی!» درست است.

از این جهت می‌بایست در هر امری مشابه برادران خود شود... (به این فکر کنید)... تا در امور خدا رئیس کهنه‌ای کریم و امین شده... (به این گوش کنید)... کفاره‌ی گناهان قوم را بکند.

تا كفاره كند، حال خدا، با شناخت عدالت، باید ناعدالتی می‌شد، تا مفهوم گناهكار بودن را بجشد، تا برگردد و مصالحه دهد، از طریق «مصالحه» و بر قوم رحم داشته باشد.

۲۸۷. آیه‌ی بعدی، در اینجا به این گوش کنید.

زیرا که چون خود عذاب کشیده...

۲۸۸. خدا نمی‌توانست در روح عذاب بکشد. او باید جسم می‌شد تا درد بیماری را احساس کند، تا وسوسه‌ی شهوت را احساس کند، تا وسوسه‌ی نیاز را احساس کند، تا وسوسه‌ی گرسنگی را احساس کند، تا قدرت موت را احساس کند. تا بتواند این را در برابر روح بزرگ یهوه بر خود گیرد، نه انسان، بلکه روح، تا بتواند برای ما شفاعت کند، چون می‌داند که این چه احساسی دارد. وقتی بیمار می‌شوید، او می‌داند که چه احساسی دارید. وقتی وسوسه می‌شوید، می‌داند که چه احساسی دارید.

۲۸۹. تا حالا دقت کرده‌اید که وقتی برای رئیس‌جمهور رأی‌گیری می‌کنیم، تمام کشاورزان به رئیس‌جمهوری رأی می‌دهند که کشاورز بوده است، چون او سختی زندگی کشاورزی را می‌شناسد. می‌بینید. او کسی را می‌خواهد که درک می‌کند.

۲۹۰. قبل از اینکه خدا بتواند بفهمد (چون او روح بزرگ قداست است، چگونه می‌توانست پس از اینکه انسان را محکوم کرد، بفهمد و درک کند؟ به قداست خویش، انسان را محکوم کرد.) و تنها راهی که می‌تواند بداند چگونه انسان را عادل بگرداند، این است که انسان شود.

۲۹۱. و خدا بر یک باکره سایه افکند و یک بدن را پیش آورد، نه خون یهودی، نه خون امت‌ها، بلکه خون خویش. خون خلق شده‌ی خدا، بدون هیچ عمل جنسی، بدون هیچ

میل جنسی. و این سلول خونی که در رحم این زن خلق شد، پسر را ثمر آورد. و هنگامی که توسط یحیی تعمیددهنده، تعمید گرفت، یحیی گفت: "شهادت می‌دهم، دیدم روح خدا (مانند کبوتر) پایین آمده و بر او می‌ماند."^{۱۸}

۲۹۲. عجیب نیست که عیسی می‌توانست بگوید: "تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به دستان من سپرده شده است."^{۱۹} خدا و انسان یک شدند. آسمان‌ها و زمین همدیگر را درآغوش کشیدند، و او کسی است که می‌تواند برای گناهان ما کفاره کند. به همین دلیل است که در نام او، شفا اتفاق می‌افتد. او درد شما را می‌داند.

۲۹۳. تابحال آن سرود قدیمی را شنیده‌اید؟

عیسی دردتان را می‌داند، او نجات بخشد و شفا دهد

بارت را نزد خداوند ببر و نزدش رها کن

درست است، او می‌داند.

وقتی بدنمان غرق در درد است، و سلامتی‌مان را نمی‌یابیم

یادت باشد که خدا در آسمان اجابت‌کننده‌ی دعاست

عیسی دردتان را می‌داند، او نجات بخشد و شفا دهد

بارت را نزد خداوند ببر و نزدش رها کن

۲۹۴. این تنها چیزی است که او می‌خواهد، «همانجا رهایش کن». چرا؟ او کاهن اعظم ماست که آنجا ایستاده و می‌داند که شما چه احساس دارید. می‌داند که چگونه شما را به مصالحه با فیض برگرداند و چگونه شما را به سلامتی برگرداند. همه چیز را در این باره می‌داند، او رنج کشیده. وقتی جایی برای سر نهادن ندارید، او هم چنین بود. وقتی فقط

^{۱۸} اشاره به انجیل متی ۱۶:۲

^{۱۹} اشاره به انجیل متی ۱۸:۲۸

یک دست لباس دارید، او هم همین گونه بوده. وقتی شما را تمسخر می کنند یا مورد جفا قرار می گیرید، او هم این را تجربه کرده.

۲۹۵. حالا به آخرین آیه گوش کنید:

...استطاعت دارد تا تجربه شدگان را اعانت فرماید.

یا به عبارتی دیگر، او قادر است تا آنها را ایمن سازد، آنها را امداد کند... تا با آنها همدردی کند. چون خدا خودش انسان شد، برای اینکه این را احساس کند.

۲۹۶. یادتان هست، آن شب، آیا درباره ی آن تعلیم ندادیم؟ اینکه چطور خدا می بایست... موت در خود نیش داشت. "تمام عمر در اسارت نیش این موت بودند." سپس عیسی آمد، تا آن نیش را از موت بردارد.

زمانی که داشت از کوه بالا می رفت، یادتان هست که چگونه آن را به تصویر کشیدیم؟ آن نقطه های کوچک قرمز روی ردای او، پس از مدتی تبدیل به نقطه های بزرگ شدند و خون از آنها به اطراف او می پاشید. بدن نحیف و شکننده اش، دیگر نمی توانست جلوتر برود و به زمین افتاد. شمعون قیروانی، یک مرد رنگین پوست، به او برای حمل صلیب به بالای کوه کمک کرد.

وقتی او را به روی طلیب میخکوب کردند، فریاد زد و درخواست آب داشت. هر انسانی که خونریزی داشته باشد، نیاز به آب دارد.

۲۹۷. یادتان هست که آن شب وقتی درباره ی "چنان که آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، جان من مشتاق توس است ای خدا." سخن گفتم؟ اگر آهو زخمی شده و زنده باشد، درحال از دست دادن خون باشد، باید خودش را به آب برساند و گرنه خواهد مرد.

۲۹۷. من وقتی چهارده سال سن داشتم در مزرعه تیر خوردم. آنجا خوابیده بودم، پاهایم بخاطر اصابت یک گلوله‌ی دوازده ساچمه‌ای شات گان مثل همبرگر افتاده بود روی من. برای آب فریاد می‌زدم. "آآآ، کمی آب به من بدهید!" بی‌حس شده بودم. لب‌هایم بی‌حس شده بود.

۲۹۹. دوستم به سمت یک استخر قدیمی دوید که پر از انواع جنندگان باتلاقی بود. برایم مهم نبود که چه بود. او کلاهش را از آب پر کرد و من دهانم را باز نگه داشتم، او این‌شکلی کلاه خود را در دهان من فشرد. بله، باید آب می‌ نوشیدم.

۳۰۰. او داشت خونریزی می‌کرد. گفت: "به من آب بدهید." و بر روی اسفنجی به او سرکه دادند، او آن را رد کرد، آن را نپذیرفت. او بره‌ی خدا بود که داشت بجای ما می‌مرد، تا مصالحه را برای بشر به ارمغان بیاورد. این چه بود؟ خدای آسمان.

۳۰۱. بیلی ساندی^{۲۱} یک بار می‌گفت که: "فرشتگان در میان تمام بوته‌ها نشسته بودند و نظاره می‌کردند، فقط دستانت را رها کن و با انگشت اشاره کن، ما شرایط را تغییر می‌دهیم."

۳۰۲. یک مشت متعصب مذهبی گستاخ، که علمای تحصیلکرده و دانشمندان با مدرک پی.اچ.دی. و دی.دی. خوانده می‌شدند، از کنار او عبور کرده و می‌گفتند: "حالا، اگر پسر خدا هستی و دیگران را نجات دادی، ولی قادر به نجات خودت نیستی. از روی صلیب پایین بیا و ما به تو ایمان خواهیم آورد."

۳۰۳. نمی‌دانستند که درحقیقت دارند از او تعریف می‌کنند. می‌توانست خودش را نجات بدهد. ولی اگر خودش را نجات می‌داد، قادر به نجات سایرین نبود. پس، خودش را فدا کرد. متبارک باد نام او! او خودش را داد، تا من بتوانم نجات یابم، تا شما بتوانید

نجات یابید. اوه، چه محبت بی بدیلی!

۳۰۴. او مجبور نبود بیمار شود. آن بدن باکره زاده‌ی گران بها مجبور نبود بیمار باشد. ولی بیمار شد تا بداند وقتی من بیمار شدم، چگونه برایم شفاعت کند.

۳۰۵ مجبور نبود که خسته شود، ولی خسته شد. یک بار تاریخ را در این باره مطالعه می کردم، نمی دانم معتبر بود یا خیر. "وقتی آن پسر نائینی را از مرگ برخیزانید، آنجا روی صخره‌ای نشست و از سر درد ناله کرد."^{۲۲} چون باید بیماری ما را بر خود حمل می کرد.

۳۰۶. او باید گناه ما را حمل می کرد، او در آنجا مرد، بر روی جلجتا، زمانی که آن زنبور قدیمی و موت، نیش خود را فرو می کرد. هر کسی این را می داند، وقتی یک زنبور نیش خود را فرو می کند، دیگر قادر به نیش زدن نیست. وقتی زنبور پر می شود، یا هر حشره‌ای که نیش می زند، وقتی نیشش را فرو می کند، نیش را بیرون می کشد. همچنان یک زنبور است، ولی دیگر نیش ندارد. تنها کاری که می تواند انجام دهد، وزوز کردن و سروصدا کردن است.

۳۰۷. تنها کاری که موت می تواند با یک ایماندار انجام دهد، این است که سروصدا ایجاد کند. ولی هلولیاه! متبارک باد نام خداوند! او نیش موت را در جسم خویش فرو برد. عمانوئیل این کار را کرد. دوباره قیام کرد، در روز سوم، نیش را از آنجا بیرون کشید و امشب نامیراست. و روح او در این ساختمان است و زنده بودن خودش را در میان ما ثابت می کند. این ماشیح ماست. این منجی مبارک ماست.

^{۲۲} اشاره به انجیل لوقا باب ۷

حالا من از عبارت «دین‌خروش» استفاده کردم. چنین چیزی وجود ندارد. چنین چیزی وجود ندارد، اما مردم را این‌گونه خطاب می‌کنند، قوم تقدس را، ولی چیزی به نام دین‌خروش وجود ندارد. چنین چیزی وجود ندارد. تا جایی که من می‌توانم ببینم و در بین تمام بیش از نهصد و شصت فرقه هیچ شهادتی از اینکه تابلو کلیسایی با این عنوان ثبت شده باشد، وجود ندارد. فرقه‌ای به نام دین‌خروش وجود ندارد. این فقط نامی است که شریک بر کلیسا نهاده است.

ولی در آن ایام، آنها را این‌گونه خطاب می‌کردند... چند نفر می‌دانند که در دوران پولس آنها را چه خطاب می‌کردند؟ بدعت‌گذاران. می‌دانید معنی بدعت چیست؟ یعنی «دیوانه» قوم را دیوانه خطاب می‌کنند. پس من به زودی بعنوان یک «بدعت‌گذار» و «دین‌خروش» خوانده خواهم شد. شما این‌گونه نخواهید شد؟ آنها این‌گونه مورد خطاب واقع شدند و شادی کردند. و عیسی به ما گفت درباره‌ی این چه کاری انجام دهیم؟ او گفت: "خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است، زیرا به همین‌طور بر انبیای قبل از شما جفا رسانیدند." آنها چنین کردند.

William Marrion Branham

Hebrews, Chapter Two - 3

Jefersonville, Indiana

57-0828